

❖ مذهب فضولی ❖

□ دکتر عطاءالله حسینی □

کرده کلایع

محمد بن سلیمان بغدادی ملقب به فضولی شاعر و نویسنده قرن دهم هجری بود. او آثارش را به سه زبان فارسی، ترکی و عربی نوشت. حیاتش در عصری بحرانی و سرزمینی که مورد مناقشه ایران و عثمانی بود سپری شد. از این رو بیش از دو سوم عمرش در تابعیت ایران و کمتر از یک سوم آن در ذیل سلطه عثمانی گذشت. زمان چیرگی عثمانی بر عراق عرب سال ۹۴۱ هجری یعنی سال حمله سلطان سلیمان عثمانی به بغداد و انتزاع آنجا از حوزه نفوذ مستقیم ایران است.^۱ فضولی در قصیده انیس القلب که به سلطان سلیمان عثمانی تقدیم کرده است، محل زیست خود - بغداد - را جزئی از ایران می داند:

انیس القلب کردم نام این محبوب و می خواهم

که هر ساعت دهم در بزم اهل فهم جولانش

به دست پاکبازان امانت پیشه بسپارم

فرستم سوی دارالعدل روم از ملک ایرانش^۲

تذکره نویسان و پژوهشگران در مذهب فضولی اختلاف نظر دارند. برخی او را

شیعه افراطی، برخی شیعه معتدل اثنی عشری، برخی سنی حنفی، و برخی اهل

طریقت - بکتاشی یا حروفی - می دانند.^۳

این اختلاف نظر از عدم صراحت فضولی در بیان مذهبش منشاء می گیرد.

در هیچ یک از آثار فضولی ذکری از مذهب او نیست. بویژه در کتاب مطلع الاعتقاد فی معرفة المبدأ و المعاد که در موضوع کلام است و بنا بر قاعده باید طی آن نویسنده به بیان مذهب و باور های مذهبی خود پرداخته و به دفاع از آن برخاسته باشد، هیچ ذکری به مذهب او نشده است. نویسنده این سطور سعی کرده است با تحقیق در آثار فضولی افکار مذهبی او را باز شناساند.

فضولی موحد است و زیان به توحید حق می گشاید؛^۲ خداوند را پاک و قدرت او را به دور از ایجاب، حیات او را به دور از موت، علم او را به دور از انحصار، اراده او را به دور از تأخیر، سمع و بصر او را به دور از حواس، وحدت او را به دور از کثرت و کلام او را به دور از کذب می داند.^۵ از نظر او، ذات باری تعالی قدیم^۶ و فنا ناپذیر^۷ است و وجودش میرا از تشبیه و تبدیل^۸. خداوند قادر، دانا، اعلی، قدیر، مقتدر، مقدر، حق، علیم، عالم، علّام، اعلم، کریم، جواد،^{۱۰} قیوم و موجود^{۱۱} است؛ گنج پنهانی است که جهان طلسم اوست؛^{۱۲} سردفتر هجاست که به موجب «ما یصدر من الواحد الّا الواحد» خود را در صورت الف جلوه داده؛^{۱۳} فرد است ولی هزار مظهر دارد^{۱۴} و در همه جا جلوه گر است.^{۱۵}

هستی، برهان وجود خداست.^{۱۶} چمن،^{۱۷} برگ،^{۱۸} نسترن،^{۱۹} گل تازه و تری که از خس خشک پدید می آید^{۲۰} و تمام ممکنات،^{۲۱} برهان وجوب وجود الهی اند. طریق معرفت حق بی شمار است^{۲۲} ولی معرفت ذات الهی ممکن نیست و کسی نمی تواند بدان راه برد. چنانکه حضرت رسول (ص) نیز فرمود: «ما عرفناک حق معرفتک»، بنابراین باید صرفاً به تحقیق در صفات الهی پرداخت و به همین حد اکتفا کرد،^{۲۳} که چشم قادر به دیدار او نیست^{۲۴} و ادراک، ذات قدیم او را در نمی یابد.^{۲۵}

معرفت حق تعالی به علم و عقل میسر نمی شود، که این دو در دانش حق کور و کردند.^{۲۶} عقل گرچه «غواص دریای کمال علم»^{۲۷} است؛ ولی بنایی است بی بنیاد^{۲۸} و به سرحد حقیقت راهی ندارد.^{۲۹} علم نیز قیل و قالی بیش نیست.^{۳۰} حاصل علم و عقل ملالت^{۳۱} و ظلالت^{۳۲} است، مگر اینکه «توفیق حق»^{۳۳} یار شود و «عشق» فیض رسان گردد،^{۳۴} که راه وصول به مقصود، طریق عشق است.^{۳۵}

طریق عشق، هر چند مجازی باشد،^{۳۶} فضیلتی است که رهرو را از اهل کمال می‌کند.^{۳۷}

کثرت ریاضت می‌تواند راهبر آدمی به مقام قرب ایزد تعالی گردد؛^{۳۸} دامن تمکین گرفتن و در مصائب مضطرب نشدن و اظهار جزع نکردن، نیز.^{۳۹} فضولی کسانی را که به قدیم^{۴۰} و فنا ناپذیر^{۴۱} بودن عالم معتقدند تفسیح می‌کند. از نظر او عالم حادث است و مراد از ایجاد آن طاعت ایزد متعال، به شرط صحت نفس و قواست.^{۴۲}

دنیا مزرعه آخرت^{۴۳} و انسان امانت‌دار الهی است.^{۴۴} فعل مستحسن انسان، هم موجب رضای خداست و هم او را مستوجب احسان می‌کند.^{۴۵}

فضولی اگرچه در مطلع الاعتقاد با نظر اهل تسلیم، که امورشان را به قضای الهی وا می‌گذارند، مخالف است و با نظر اهل سبب، که خود را در انجام دادن کارها صاحب اراده و اختیار می‌دانند،^{۴۶} موافق است اما در دیگر آثار خود در این باره نظر متفاوتی دارد. او به سرنوشت و لایتنغیر بودن حکم ازلی اعتقاد راسخ دارد^{۴۷} و بر این باور است که هیچ مخلوقی قادر به ایجاد امور نیست، هر چه انجام می‌شود از اثر قدرت باری تعالی و لطف اوست.^{۴۸} بنابراین از دانایی دم‌زدن و کسب روزی را بر اثر سعی خویش دانستن، ناسپاسی به درگاه احدیت است^{۴۹} و باید به قضا رضاداد^{۵۰} و توکل پیشه کرد^{۵۱} و در برابر تقدیر الهی سر تسلیم فرود آورد.^{۵۲}

لطف الهی شامل حال آدمی است. هم از این روست که خداوند انسان را به فیض وجود پیامبران مفتخر ساخته است تا نعمت را بر او کامل سازد و او را به راه رستگاری هدایت فرماید^{۵۳} و بدان طریق اسرار علم خود را بر جهانیان آشکار سازد.^{۵۴}

فضولی دوستدار رسول اکرم (ص) است و «شوق و سودا و خیال و مدح» آن حضرت را «حرز جان، تعویذ سر، آرام جان و ورد زبان» دانسته؛^{۵۵} او را که خاتم رسل است و تاج اهل دل،^{۵۶} سید، شاه،^{۵۷} شهنشه اعظم و نبی^{۵۸} می‌نامد و سرور سرخیل انبیا، عادل، مشفق پاک‌دینان، قاتل کافران و نکو محضرش می‌خواند.^{۵۹}

وجود حضرت محمد (ص) بر آفرینش عقل و عنصر و نفس فلک متقدم است و جایگاهش فراتر از عرش و کرسی و لوح و قلم؛^{۶۰} طینت حضرت آدم (ع) از خاک

پای اوست. ^{۶۱} پیامبر اکرم، که «آیت قدر» در شأن او نازل شده، ^{۶۲} بر دیگر پیامبران برتری دارد. ^{۶۳}

پیامبر اسلام (ص) از دو نظر بر دیگر پیامبران برتری دارد. نخست اینکه امت تمام پیامبران سپرده بدوست و به تبع، اصلاح امور جمیع ایشان بر عهده او؛ ^{۶۴} دیگر آنکه علی المرتضی (ع)، که «اصل تمبیز شرع نبی از طریق کفر» است، با اوست. ^{۶۵} رفعت جایگاه علی (ع) به حدی است که تا او قدم به عرصه وجود نهاد، حضرت محمد (ص) دعوت خود آشکار نکرد و اظهار نبوت ننمود. ^{۶۶}

با ظهور آن حضرت، خاقان و قباد و قیصر و نوشیروان در چین و عراق و روم و فارس پست شدند، ^{۶۷} آتشکده فارس خاموش شد ^{۶۸} و همای اقبال از بام طاق کسری برخاست. ^{۶۹}

حضرت محمد (ص) معجزات بسیار دارد که شق القمر ^{۷۰} از جمله آنهاست، اما معجز باقی آن حضرت «قرآن» است که با وجود آن برای اثبات دین حق نیازی به دیگر معجزات باقی نمی ماند. ^{۷۱} قرآن «دارالشفای حکمت» و «نصیحت نامه» ای است از جانب پروردگار به بندگان، تا بر آن اساس نیک و بد را از هم باز شناسند. ^{۷۲} در امر معراج نیز پیامبر (ص) بی همتاست. ^{۷۳} جبرئیل و حضرت علی (ع) نیز در این سیر آن حضرت را همراهی می کنند. ^{۷۴} دلدل نیز پابه پای براق به پیش می تازد. ^{۷۵} جبرئیل در میانه راه از رفتن باز می ماند اما علی (ع) با پیامبر (ص) است و تا قرب حضرت حق به پیش می رود. ^{۷۶}

حضرت رسول (ص) کفیل و شفیع امت است. سامان مهم هر دو عالم به دست اوست و گناهان بندگان به لطف او بخشیده می شود. ^{۷۷}

فضولی «عاشق محمد و آل محمد» (ص) است ^{۷۸} ولی در اعتقاد مذهبی، هر چند می گوید: ^{۷۹}

آن راست رو میانه جمعیت مختلف
 مایل به هیچ فرد نه چون خط استوا
 در طول حیات بر یک عقیده باقی نمی ماند. زمانی مشعشعی است و ستایشگر
 مشعشعیان؛ زمانی شیعه است و ثناخوان حاکمان وقت ایران از صفویان؛ و زمانی
 دیگر از اهل سنت و مدبحه سرای سلطان سلیمان؛ همیشه نیز در ملامت کشی و

رنج و عناست.

وی گرچه ملامت‌کشی خود را ناشی از پنهان نکردن مشربش از اهل ریا می‌داند،^{۸۰} برای دین باطن و ظاهری قائل است و مکرراً به پنهان داشتن باطن دین توصیه می‌کند.^{۸۱} وی می‌گوید عارف کسی است که حفظ اسرار کند^{۸۲} و راز خود باکس نگوید؛ حتی بانی که «نی‌گشاده دهانست و هرزه‌درای».^{۸۳} اگر جرس دائماً سر به دار است از این روست که افشای راز می‌کند.^{۸۴} باید چون شمع بود؛ سر داد ولی زبان به افشای راز نگشود.^{۸۵}

شاید بتوان این‌ها را نشانه‌ای از وجود نظاهر و تقیه^{۸۶} در رفتار و کردار فضولی دانست که ناشی از فرارگرفتن او در محبیطی با وضع بحرانی است، وضعی که تیزی شمشیر حاکمان،^{۸۷} برندگی تکفیر عالمان^{۸۸} و عیب‌جویی حاسدان^{۸۹} کم و بیش در ایجاد آن مؤثر بوده است. اما در کنار این عوامل فرصت‌طلبی و منفعت‌جویی خود شاعر را نیز نباید نادیده گرفت. مخصوصاً آنجا که می‌گوید:^{۹۰}

یقه می پنجه تخویف ره شرع دوتر دامن معرفت اهل ریاضت دوتسم
رنگ افلاس دوتر آینه راحتمی ترک حکام قیلوب کنج قناعت دونسم

فضولی دوران نخست زندگی خود را با مشعشعیان و در سرسپاری بدیشان سپری می‌کند. چون بغداد به دست لشکریان شاه اسماعیل صفوی گشوده و مشعشعیان منطقه سرکوب می‌شوند،^{۹۱} وی برای خلاصی از «پست‌کندن و کشتن» از سردار فاتح ایرانی طلب عفو می‌کند، از عقاید گذشته استغفار می‌نماید^{۹۲} و مورد بخشش قرار می‌گیرد.^{۹۳}

با استقرار حاکمیت والی ایرانی در بغداد، فضولی محبت مشعشعیان را از یاد می‌برد و ایشان را «کافر»^{۹۴} عربان درشت ناهموار، جماعت نجس نحس ناپسند فعال، گروه بدروش و بدمزاج و بد اطوار، متمرد، عصبانگر، بخت‌برگشته، گمراه، سگان حشم و بزفدم^{۹۵} می‌نامد.^{۹۶}

فرزلباشان برای سرکوب دشمنان به هر سو روانه می‌شوند و هر روز توفیق جدیدی به دست می‌آورند. فضولی ایشان را «الشکر اسلام»^{۹۷} خطاب می‌کند و خرسندی خود را از توفیقانشان پنهان نمی‌دارد.

چندی بعد سلطان سلیمان عثمانی بر بغداد چیره می شود. در پی آن فضولی با دومین تحول زندگی خود مواجه می گردد و مجدداً از خواب غفلت بیدار می شود^{۹۹} و به یمن قدم سلطان سلیمان عثمانی از طریق کفر باز می آید. ^{۱۰۰} قزلباشان ظالم که همچون خیل بلا وارد شده، اسلام را زیون و کفر را مستولی کرده، اهل علم را خوار و جهل را چیره ساخته بودند، منهزم می شوند. سرّ عدالت آشکار می شود^{۱۰۱} و سلطان سلیمان عثمانی در مقام جانشین جانشینان پیامبر (ص) بر مسند خلافت تکیه می زند.^{۱۰۱}

فضولی کسی را که پیرو فرمان سلطان سلیمان عثمانی نباشد مسلمان نمی داند.^{۱۰۲} او در این برهه از زندگی خود، ضمن مدح سلطان و سرداران عثمانی، ستایشگر «چهاریار»^{۱۰۳} و مداح «امام اعظم»^{۱۰۴} است و حضرت علی (ع) را خلیفه چهارم می داند.^{۱۰۵} اگرچه در جایی دیگر سبقت سه خلیفه اول را «سبقت صوری» می داند و می گوید:^{۱۰۶}

در سبقت صوری خلافت مقصود جز عرض کمال اسدالله نبود

گر یافت رقم سه صفر پیش از الفی پیداست که رتبه که خواهد افزود

و در جایی دیگر این موضوع را اساساً منکر می شود و چهاریاری جز «صراحی و کتاب و ساز و صنم» برای خود نمی شناسد^{۱۰۷} و در تحولی دیگر که در زندگی او پدید می آید از ثنای غیر علی و آل علی توبه می کند.^{۱۰۸}

دوستداری علی (ع) و آل علی (ع) در آثار فضولی نمایان تر و ریشه دارتر است. فضولی حبّ علی را واجب^{۱۰۹} و خود را صادق تر از مالک و عمار و ابوذر غفاری می داند.^{۱۱۰} وی دوستی امیرالمؤمنین را برترین فضایل^{۱۱۱} و بازدارنده از آتش دوزخ^{۱۱۲} و علی (ع) را ساحل نجات^{۱۱۳} و مرگ در راه او را زندگی جاودان می پندارد^{۱۱۴} و در بیان اعتقاد خود می گوید:^{۱۱۵}

همین بس اعتقاد من که در معموره هستی همین حاکم ترا دانم همین تابع ترا باشم

به جبر و کسر احکامت سر تسلیم پیش آرم به امر و نهی فرمانت سگ طوق رضا باشم

دشمنان علی (ع)، از نظر فضولی، شایستگی الطاف الهی را ندارند^{۱۱۶} و

کسانی که به صدق و صحت گفتار آن حضرت شک کنند شایسته مرگ^{۱۱۷} و آتش

دوزخ اند.^{۱۱۸}

فضولی حضرت علی (ع) را شاه، ولی حق، سلطان دین، امام مبین، شاه اولیا، مرتضی، امام، پادشاه، سیدالبشر، شاه نجف، میرانس و جان، شیر خدا، سلطان عالی قدر و شاه مردان خطاب می‌کند^{۱۱۹} و برای او صفات و ویژگی‌هایی قائل است.

وجود حاضر و غایب، روح رسول‌الله، سرّ خدا، اصل حدیث، معنی قرآن، مظهر الهی،^{۱۲۰} اصل تمییز ایمان از کفر و وجه برتری پیامبر (ص) بر دیگر پیامبران، چراغ پیروزی، پناهگاه مؤمنان، شفیع روز جزا،^{۱۲۱} پادشاه بحر و بر، امام مفترض الطاعه،^{۱۲۲} مظهر سخا، صاحب کرامت، ساقی کوثر،^{۱۲۳} احیاگر شریعت، مونس و چراغ راه پیامبر (ص) در معراج، مقصد الهی از خلقت اشیا، حاکم برانس و جان،^{۱۲۴} امام انس و ملک، مدرک احوال و واقف اسرار،^{۱۲۵} امام مشرق و مغرب^{۱۲۶} و گره‌گشا^{۱۲۷} از جمله این ویژگی‌ها و صفات است.

علی (ع) امامی است صاحب کرامات و معجزات. افتتاح تلاوت کلام‌الله و ختم آن در قدم به این رکاب و آن رکاب اسب گذاشتن،^{۱۲۸} طی الارض و زنده کردن مرده،^{۱۲۹} هدیه گل تازه به سلمان، سنگ کردن دو شیر نر، شکستن ماه و برگرداندن خورشید از مغرب،^{۱۳۰} مشهد شمس و مزار جمجمه^{۱۳۱} از جمله کرامات و معجزات اوست.

او دارای صفات الهی است^{۱۳۲} و از شأنی تا حد الوهیت برخوردار است.^{۱۳۳} سخاوتمندی است که آیات «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً»^{۱۳۴} در شأن^{۱۳۵} و «هل اتی»^{۱۳۶} و «انما»^{۱۳۷} در وصف و مدح او نازل شده است.^{۱۳۸}

علی (ع) در مدینه علم نبی،^{۱۳۹} و برای پیامبر (ص) مثل هارون برای کلیم‌الله (س) است و اینکه حضرت رسول (ص) فرمود «لحمک لحمی، مبین اتحاد واقعی آن دو وجود شریف است.^{۱۴۰} پسرعمویی او اهمیت و اعتبار حتی بالاتراز معراج و فضل وحی و قرب حق برای رسول‌الله (ص) دارد.^{۱۴۱} پیامبر (ص) به دستور الهی با آن حضرت مشورت می‌فرمود^{۱۴۲} و حتی ازدواج او با فاطمه (س) به امر پروردگار صورت گرفت که توسط جبرئیل بر پیامبر (ص) وحی گردید.^{۱۴۳}

علی (ع) دُرّ دریای ولایت، شاه اولیا، ولی حق، وصی رسول خدا، امام زمان ۱۴۴ و امام اول از ائمه اثنی عشر ۱۴۵ است که در غدیر خم پیامبرگرامی در حق او فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» و متعاقب آن «عمر بن الخطاب به طریق تهنیت خطاب به او گفت: بخ بخ لک یابن ابی طالب اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة» ۱۴۶.

کسی که از راه علی (ع) منحرف شود بی ایمان است ۱۴۷ و آنکه مطیع فرمان او نباشد، فرمان خدا را انکار کرده است. ۱۴۸ هر کس از فرمان او تبعیت کند خداوند جمله عالم را تابع فرمان او می‌کند. ۱۴۹ راه علی (ع) راه عرفان الهی است. ۱۵۰ عترت محل شرکت علی (ع) و رسول خدا (ص) و جانشین پیامبر است. ۱۵۱ فضولی به عترت که همان آل نبی با آل علی است ارادت می‌ورزد. ۱۵۲ آنان را «معصوم» ۱۵۳ و خود را مداح ایشان ۱۵۴ می‌داند و براساس حدیث صحیح آن‌ها را امانت رسول الله ۱۵۵ و سفینه نجات می‌خواند ۱۵۶ و در قصیده‌ای که در مدح امام رضا (ع) سروده است ایشان را وارث شرعی ولایت حق معرفی می‌کند: ۱۵۷

امام بر حق ولی مطلق امین قرآن گزین انسان

امیرمردان شه خراسان علی موسی رضای جعفر

امانت دین ز بهر تمکین بدو سپرده شه ولایت

ولایت حق به ارث شرعی بدو رسیده ز شاه قنبر

فضولی امام حسن (ع) را امام دوم از ائمه اثنی عشر ۱۵۸ و ولی عهد علی (ع) می‌داند ۱۵۹ و امام حسین (ع) را امام ظاهر و باطن ۱۶۰ و درگاه او را حاجتگاه و دارالشفاء ۱۶۱ و طواف خاک درگاه آن بزرگوار را موجب قرب الهی ۱۶۲ می‌پندارد.

وی در قصایدی ائمه اثنی عشر را، با ذکر نام فرد فرد ایشان، ستایش می‌کند ۱۶۳ و ارشاد ایشان را برای نزدیکی به پروردگار طلب می‌کند و آرزو می‌کند که در هنگام ظهور امام زمان (عج) در زیر لوای آن حضرت باشد: ۱۶۴

ز لطف واصل هر مقصود هر مدعا باشم	شها این مقصد و این مدعا دارم که در عالم
گهی از سایران جلوه گاه مصطفی کردم	گهی از سایران جلوه گاه مصطفی کردم
بدان شه قاصد درگاه شاه کربلا باشم	ز راه صدق باشم قاصد طوف حسن یعنی

زین العابدین و باقر و صادق رزمه جایی به ارشاد انجمنه قبایل قریب خدا باشم
 ز خاک خطه بغدادیایم نکهت موسی ز اقلیم خراسان طالب نور رضا باشم
 جواد از جود هادی از سخا بخشد مرا بهره ز لطف عسکری مستوجب جود و سخا باشم

دمی کز ملک معنی سوی صورت مهدی هادی

بیرا فرار از دلوای معدلت زیر لوایباشم

مرگ پایانبیر زندگی دنیوی آدمی است. دنیا محل امتحان و گذرگاه آخرت است و آخرت مقام جاودان. ۱۶۵ عذاب قبر، ۱۶۶ هول محشر، صراط و میزان ۱۶۷ در انتظار آدمی است. لذا آدمی نباید از تخیل دوزخ فارغ نشست. ۱۶۸ بهشت هر کس ذوقی است. ۱۶۹ اگر باری تعالی بخواهد در خور اعمال آدمی به او پاداش دهد، هیچ کس قادر به دخول به بهشت نخواهد بود. عدم وابستگی به دنیا، ورع و استمداد از روح پاک پیامبر (ص) نجات بخش آدمی است. ۱۷۰

یادداشت ها

- ۱- پذیرش رسمی جدایی عراق عرب (بغداد و بصره) از ایران طی معاهده آماسیه در هشتم رجب سال ۹۶۲ هجری، یعنی در حدود یکسال قبل از مرگ فضولی - ۹۶۳، صورت گرفت.
- ۲- محمد بن سلیمان فضولی، دیوان فارسی فضولی، با تصحیح و حواشی حسیبه مازی اوغلی (تهران: انتشارات دوستان، بی تا)، ص ۳۱.

3- Abdulkadir Karahan, *Fuzuli: Muhtallı, Hayatı ve Sahsiyeti* (Istanbul: M.E.B., 1996) S.238-271.

۲- در قصیده‌ای در مدح حضرت علی (ع)، گوید:

زبان خوشست که توحید حق کند به بیان

اگر چستان نبود در دهان مبیاد زبان

محمد بن سلیمان فضولی، دیوان فارسی فضولی، ص ۱۷۱.

- ۵- محمد بن سلیمان فضولی، مطلع الاعتقاد فی معرفة البدای و المعاد، ترجمه دکتر طه الله حسینی (تهران: انتشارات الهدی، زیر چاپ)، ص ۱۱۱.

۶-

ای شهر رخک قدیم و عالم حادث اظهار وجوده کشف رازک باعث

گسچدم سرکویکده یکی عالم مدن لی بین مقامین مقام ثالث

محمد فضولی، کلیات دیوان فضولی، ص ۲۳۳ مسلسل، یا:

ای ملک تو فارغ از شریک و وارث و آن ملک همین قدیم و باقی حادث

جز ذات قدیم تو ندارد مطلق تکوین مکونات عالم بساحت
محمد بن سلیمان فضولی، دیوان فارسی فضولی، ص ۶۵۲.

۷- در قصیده‌ای می‌گوید:

مکونات حدوث اول قدیمند کریم کمال ذاتنه ممکن دگل قبول فنا
محمد فضولی، کلیات دیوان فضولی، ص ۱۲ مسلسل.

-۸

واهب تسهیل خطای امور پاک ز تشبیه و ز تبدیل دور
فضولی، رساله معناه نسخه خطی شماره ۷۶/۶ امام جمعه، دانشکده ادبیات دانشگاه تهران،

برگ ۱۵.

۹- در قصیده‌ای می‌گوید:

بسو کارخانه بر استاددن دگل خالی گرگ بسو قدرته البته قادر و دانا
قدیر و مقتدر و قادر و مقدر و حی علیم و عالم و علّام و اعلم و اعلا
محمد فضولی، کلیات دیوان فضولی، ص ۱۲ مسلسل.

-۱۰

زهی کریم کسی هر دم عموم مرحمتی عطایه جمله خلقی امیدوار اثیلهر
زهی جنودکی مجرم‌لری تسلی آئدیب همیشه عفو گناه ایله افتخار اثیلهر
محمد فضولی، حدیقه‌المداه، تصحیح و مقابله میر صالح حسینی (تهران: انتشارات
بین‌المللی الهدی، ۱۳۷۳)، ص ۲۰.

۱۱- از لیلی و مجنون:

دیباچه نامه نام معبود قیوم و قدیم و حی و موجود
اول پرده کش حجاب اسرار کیم عالمی یوقدن ایلدی وار
محمد فضولی، کلیات دیوان فضولی، ص ۳۲۰ مسلسل.

۱۲- از لیلی و مجنون:

ای سونس اهل ذوق یادک ابنسواب اهل کلیدی آدک
ای گنج عطا طلسمی اسمک سن گنج نهان جهان طلسمک
همان، ص ۲۴۷ مسلسل.

۱۳- محمد فضولی، رند و زاهد، باهتمام کمال ادیب کورکچو اوغلو (تهران: دنیای کتاب،

۱۳۵۴)، ص ۱۱.

-۱۴

فرد است ولی هزار مظهر دارد گاهی الم است مظهرش گاه شفاست
همان، ص ۱۱.

۱۵- رباعی:

جانانه به چشم ما در اطوار وجود هر لحظه به صورت دگر جلوه نمود
 در پرده اشکال و صور پرده نشین تحقیق چو کردیم یکی بیش نبود
 محمدبن سلیمان فضولی، دیوان فارسی فضولی، ص ۶۵۶-۶۵۵، یا:
 دلا اگر نظر اعتبار بکشایی جهان پر است از انوار ماه طلعت دوست
 فضولی، رساله معما، برگ ۸۵

۱۶- در قصیده انیس القلب می گوید:
 اگر طالب به هستی خدا برهان طلب دارد
 درین دعوی به هستی خدا هستیست برهانش
 یا:

هستی به وجود تو دلیلیست صریح هر ذره به ذکر تو زبانیت فصیح
 محمدبن سلیمان فضولی، دیوان فارسی فضولی، ص ۶۵۲ و ۲۶.
 ۱۷- در قصیده‌ای در مدح ایاس پاشا، گوید:

صحیفه چمنه یازدی خامه سبزه خط دلائل اثبات ایزد جبار
 محمد فضولی، کلیات دیوان فضولی، ص ۵۵ مسلسل.
 ۱۸- در قصیده‌ای در ستایش ائمه اطهار(ع)، می گوید:
 راه طلب در بسی عدد معبوده ای اهل خرد

گرایستسک قرب صمد صد برگ اولورر هبرسکا
 همان، ص ۸۳ مسلسل
 ۱۹- از مدحیه ائمه اطهار(ع):
 برهان حقدرای گوگل هر نسترن نستلوگل

صانع اولن ممکن دگل مصنوعدن اوله جدا
 همان، ص ۸۳ مسلسل.
 ۲۰- از ینگ و باده:

شده ظاهر ز خیس خشک گل تازه و تر سرحق را نظری کن که چه مظهر دارد
 محمدبن سلیمان فضولی، دیوان فارسی فضولی، ص ۸۹
 ۲۱- از یک رباعی:

ای ذانکه ممکنات برهان وجوب ثابت سکا امتناع امکان عیوب
 محمد فضولی، کلیات دیوان فضولی، ص ۲۳۲ مسلسل.
 ۲۲- از مدحیه ائمه اطهار(ع):

راه طلب در بسی عدد معبوده ای اهل خرد
 گرایستسک قرب صمد صد برگ اولورر هبرسکا
 همان، ص ۸۳ مسلسل.

۲۳- از لیلی و مجنون و بنگ و باده:

ای عقل ادبیه رعایت ایله
تحقیق صفاته قانع اولگل
اول پرده به کیمسه راه بلمز
گریتسه اییدی بوسره ادراک
بو بیلمگ ایله کفایت ایله
اندیشه ذاته مانع اولگل
تحقیق بل انی که بلمک اولمز
دیمزدی رسول «ما عرفناک»
یا:

ای صفاتکده خیره هر مدرک
ما عرفناک حق معرفتک
همان، ص ۸۶ و ۲۵۱ مسلسل.

۲۴- در غزلی گوید:

بی پرده اوست در همه جا جلوه گر ولی
محمد بن سلیمان فضولی، دیوان فارسی فضولی، ص ۳۳۳.
چشمی که هست قابل دیدار او کجاست

۲۵- از لیلی و مجنون:

اشیا عجب اولماز اولسه ظاهر
اما چو سکا قدیم در ذات
کیم وار سنگگی به مظاهر
ادراک سکا یترمی؟ هیهات!
محمد فضولی، کلیات دیوان فضولی، ص ۲۴۷ مسلسل.

۲۶- در قصیده‌ای در مدح علی (ع)، گوید:

ورای عالمی و عاقلیت دانش حق
کدام عقل کماهی به کنه کار رسید
ز قول و فعل خدا علم و عقل کور و کورست
کدام عالم از انجام حال باخیرست
محمد بن سلیمان فضولی، دیوان فارسی فضولی، ص ۱۲۵، یا:

دانش تنجیم و نحو و صرف و فقه و فلسفه

هست بهراعتلای عقل و تزیین مقال

اهل حق را احتیاجی نیست با این‌ها که هست

در مقام قرب یزدان عقل حیران نطق لال

محمد فضولی، رند و راهد، ص ۱۲.

۲۷- در قصیده‌ای در مدح حضرت علی (ع)، گوید:

عقل کیم غواص دریای کمال علم در
جوهر ذاتن تصور ایلسه حیران اولور
محمد فضولی، کلیات دیوان فضولی، ص ۲۲ مسلسل.

۲۸- در غزلی گوید:

کرده [ای] تدبیر ترک می فضولی فکر کن

گر ز عقلست این، بنای عقل را بنیاد نیست

محمد بن سلیمان فضولی، دیوان فارسی فضولی، ص ۳۰۱.

۲۹- در قصیده‌ای در مدح حضرت علی (ع)، گوید:

چون به سرحد حقیقت نیست راهی عقل را

زین تردد هر که آسایش گزیند عاقل است

همان، ۱۵۲.

۳۰- قطعه:

علم کسب ایله پایه رفعت آرزوی محال ایمنش انجق

عشق ایمنش هر نه وار عالمده علم بر قیل و قال ایمنش انجق

محمد فضولی، کلیات دیوان فضولی، ص ۲۲۷ مسلسل.

۳۱- در غزلی گوید:

ای فضولی روش عقل ملول ابتدای بنی

سهر قیلدم که جنون در دینه درمان ایتدم

همان، ص ۱۹۱ مسلسل.

۳۲- از بللی و مجنون:

بن عقل دن استرم دلالت عقلم بکاگوستر ضلالت

همان، ص ۲۴۸ مسلسل.

۳۳- از بللی و مجنون:

تحقیق یولنده عقل نتون اعمی و غریب فائده گتسون

توفیق ایده سن مگر رفیقم تا سهل اوله شدت طریقم

همان، ص ۲۴۸ مسلسل.

... با استعانت از کمال عنایت حق در طلب طریق معرفت او برآمدم و آرزویم طی همین

طریق است. هم بر اوست که قرین توفیقم فرماید.

محمد بن سلیمان فضولی، مطلع الاعتقاد فی معرفة البدأ و النماذ، ص ۵۴.

۳۴- در قصیده‌ای در مدح حضرت علی (ع) گوید:

مکش که فایده فید عقل درد دلست مکن که ماحصل بحث علم درد سرت

کمال گر ظنی در مقام عشق طلب که فیض عشق ز علم و ز عقل بیشترست

یا:

فضولی فید عقل ز من مجرمین بنده عشقم

مطمیعه تا چه فرماید چه گوید پادشاه من

یا:

سودای عقل کرد فضولی مرا منول حرفی ز عشق گوی به دفع ملال من

محمد بن سلیمان فضولی، دیوان فارسی فضولی، ص ۱۲۵ و ۵۳۲ و ۵۴۶.

۳۵- رباعی:

کسار دو جهان ز عشق درد روسق در عشق گرفته است این نظم نسق

بی عشق نمی توان به مقصود رسید عشق است طریق مستقیم ره حق
محمدبن سلیمان فضولی، دیوان فارسی فضولی، ص ۶۶۶.

۳۶- در قصیده‌ای در مدح علی (ع)، گوید:

ز عشق مگذر اگر بر مجاز هم باشد که مرد را به حقیقت مجاز راهبرست
همان، ص ۱۲۵.

اگرچه فضولی در پرداختن به صورت پرستی نگران غافل ماندن از معنی هم هست،
چنانکه گوید:

بر آنم که از دلبران برکنم دل نه سهل است کار چنین ربّ سهل
دلا تا به کی سازد از ساده لوحی ترا صورت از معنی خویش غافل
همان، ص ۳۲.

۳۷- در غزلی گوید:

ای فضولی قلمزم ترک طریق عشق کیم بسو فضیلت داخل اهل کمال ایلرینی
محمد فضولی، کلیات دیوان فضولی، ص ۲۱۰ مسلسل.

یا:

کمال گر طلبی در مقام عشق طلب که فیض عشق ز علم و ز عقل بیشترست
مذاق عیش مجو مطلق از مفید عقل که مست خواب نه آگه ز نشئه سحرست
محمدبن سلیمان فضولی، دیوان فارسی فضولی، ص ۱۲۵.

۳۸- رباعی:

آن‌ها که تنعمات جنت یابند در ضمن مشقت عبادت یابند
آن‌ها که مقام قرب ایزد طلبند البته به کثرت ریاضت یابند
فضولی، رساله معما، برگ ۱۵.

۳۹- ... مواقع مصایب ده دامن تمکین نوتوب مضطرب اولمایانلار و مصادر نواب ده
خاطره تسکین و ثریب اظهار جزع قیلمایانلار، استعداد تشریف بشارت بولموشلار و مستحق
توفیق تقرب اولموشلار.

محمد فضولی، حدیقه السعداء، ص ۳.

۴۰- بیت:

حال عالم را چه می‌داند حکیم بی شعور
کی گشاید دیده ناقص به تحقیق امور
به اصطلاح حکما عالم قدیم است، یعنی اول ندارد.

فضولی، رساله معما، برگ ۶b و ۷a.

۴۱- در قصیده‌ای در مدح حضرت علی (ع)، گوید:

حکمت از دوستیش کرده اساس خلقت

که بدان بنیه دگر رو نهد و یسوانی

اهل حکمت به همین واسطه دعوی دارند

که جهان قابل آن نیست که گردد فانی

محمدبن سلیمان فضولی، دیوان فارسی فضولی، ص ۱۳۹.

۴۲- در قصیده‌ای در مدح رکن الدین، گوید:

هست از ایجاد عالم طاعت ایزد مراد طاعت ایزد به شرط صحت نفس و قوا

همان، ص ۸۲

۴۳- از لیلی و مجنون:

دنیا ندر و تعلقاتی اندیشه موت در حیاتی

اما دیمزم یلاتدر اول هم سرمنزول امتحان در اول هم

محمد فضولی، کلیات دیوان فضولی، ص ۲۴۹ مسلسل،

یا:

به دنیا کار عقبی کن که شدت می‌کشد آن کس

که تباستان نباشد غصه برگ زمستانش

محمدبن سلیمان فضولی، دیوان فارسی فضولی، ص ۲۵.

۴۴- از سافی نامه:

نشد مستعد امانت جماد قضا آن امانت به دست تو داد

همان، ص ۱۲۶ مسلسل.

۴۵- از قصیده‌ای که در مدح علی (ع) است:

فعل در اصل رضای حق نه کیم اصل و نسب

خاک فرمانبر، بشر عاصی، ملک شیطان اولور

خواه سید، خواه عامی کام بولمز بی ادب

فعلی مستحسن اولن مستوجب احسان اولور

همان، ص ۲۲-۲۱ مسلسل،

یا:

ورزیده‌ایم مهر تو [مهر تو حرز*] ماست روزی که حق به حسن عمل می‌دهد جزا

محمدبن سلیمان فضولی، دیوان فارسی فضولی، ص ۱۲۰ (در اصل سفیداست.)

۴۶- محمدبن سلیمان فضولی، مطلع الاعتقاد فی معرفة البدأ والمعاد، ص ۸۱

۴۷- از قصیده انیس‌القلب:

ز سعد و نحس هر شکلی که صورت بست در فطرت

محالست آنکه تغییری دهد تأثیر دوراننش

ز زشت و خوب هر حکمی که رفت از مبدأ خلقت
 نمی افتد خلل از انقلاب چرخ گردانش
 حریص از ابلهی دارد گمان آنکه می گردد
 فقیر از کاهلی ها، منعم از سعی فراوانش
 یا:

تو همسانی که دم از فیض قناعت زدگی
 تو همسانی که نداری گذر از حکم ازل
 چه شد آیا که خلاف ره و رسم معهود
 بسا قضا هست ترا دمبدم آهنگ جدل
 بسا فلک دست و گریبان شده دهوی داری
 که چرا نیست مرا همچو تو پر سیم بغل
 چیست این رای سراسیمه که انداخته ای
 بسه بنای و روح از دهنده سیل خسل
 گر ترائیت نصیبی ز نهان خانه غیب
 چه شود حاصل تزویر چه غیبه زحیل
 و ز گنجینه تقدیر نصیب است ترا
 می رساند سببی حضرت حق عز و جل
 یا:

حاکم تقدیر در هر کار حکمی کرده است هر که می گیرد خلاف او خطایی می کند
 یا:

فضولی گرچه رسوایی مجو تدبیر کار از کس
 چه چاره چون ترا تقدیر می خواهد چنین باشی
 محمد بن سلیمان فضولی، دیوان لاری فضولی، ص ۲۰ و ۷۷ و ۳۹۲ و ۵۸۰، یا:
 هر نه کیم تقدیر دیر تغییر بولمازای گونول
 لوح تقدیرین خطی هرگز پوزولمازای گونول
 یا:

جزع تقدیره چون تغییر و ترمز
 بلا وقتی اونا رغبیت خطا دیر
 فضای مسبرمه تأخیر و ترمز
 بلا اوزره جسع هم بیریلادیر
 محمد فضولی، حدیقه المدا، ص ۳۳۰ و ۳۴۷.

یا:
 دور بیهوده دگل هر نه مقدر اولسه
 اکا تدریجه اسباب مهیا ایلر
 یا:

خوشم که خامه تقدیر ایزد متعال
 و وجود لوحه تصویر ایدنده صورت حال
 رقم قیلوب اگر ادبار در اگر اقبال
 اولوز تغیر اکا فیردن بر امر محال
 یا:

تقدیر چو بویله در نه تدبیر .
 محمد فضولی، کلیات دیوان فضولی، ص ۶۳ و ۲۱۸ و ۲۸۲ مسلسل.

۲۸- در قصیده‌ای در مدح یکی از پاشایان هثمایی، گوید:
 هیچ مخلوقده یوق قدرت ایجاد امور
 هر نه ایلرائر قدرت مولا ایلر
 قبلمه لطف حق و دولت توفیق مدد
 زهری زنبور قچن شهد مصفا ایلر؟
 بن گبی زاره نه نسبت شرف نیل مراد
 لطف حقدر که بنی مقصده اهدا ایلر
 همان، ص ۶۳ مسلسل.

۲۹- از قصیده انیس‌القلب:
 ز دانیی چو دمزد رزق را از محض دانیی

ز سعی خویش می‌داند زهی انسان و کفرانش
 محمد بن سلیمان فضولی، دیوان فارسی فضولی، ص ۲۷.

۵۰-

گر اهل دلی بده رضای به قضا
 از دایره رضا منه بیرون پا
 دریاب که دارد عدد لفظ رضا
 یمن و شرف هزار و یک نام خدا
 همان، ص ۶۲۳ (* فضولی در اینجا ارزش هدی «رضاء» را در نظر داشته است که هزار و
 یک می‌شود و برابر است با هزار و یک نام باری تعالی).

۵۱- در غزلی گوید:

توکل را فضولی کار فرما
 مکن کاری به تدبیر و تأمل
 همان، ص ۴۵۵، یا:

... هر که نادان ترست نعمت او فراوان ترست چرا که دانا در معیشت به تدبیر خود
 اعتماد دارد و نادان کار خود به همدۀ کرم خدا می‌گذارد. لاجرم نتیجه کرم خالق بیشتر از اثر تدبیر
 خلاق است و منت خالق در روزی از خود برداشتن نه لایق ...

گفت عاقل به جاهلی که چرا
 همچو من نیستی ز غم دوری؟
 من به این عقل بی نوا و فقیر
 تو به آن جهل شاد و مسروری
 گفت جاهل مگر نمی‌دانی
 که منم محترم تو مقهوری
 من توکل به لطف حق دارم
 تو به تدبیر خویش مغروری

محمد فضولی، رند و زاهد، ص ۲۱.

۵۲- الحق دایره تسلیم بیر حصار محکم دیر کی متحصن لرینه شبیخون سپاه نواب دن
 اثر آفت یشتمز و مقام نفویض بیر حصن متین مبرم دیرکی متمکن لرینه هجوم سیلاب حادثه

تأثیر و ترمز. هرآینه دوران بزمی نین زهر هلاهل مصیبتی اهل تسلیمه شهید شفا دیر و فلک
جلادین تیغ سیاستی ارباب تفویضه مفتاح گنجینه عطادیر...

سنه گرمزول مقصوده یثتمک دیر مراد ای دل

پریشان گرمه هر جانب ره صبر و تحمل توت

تردد پنجه سین دن جهد قبیل قورتار گریبانین

کف اخلاص ایله دامان تسلیم و توکل توت

محمد فضولی، حدیفة العدا، ص ۳۴۶ و ۳۴۷.

۵۳- محمد بن سلیمان فضولی، مطلع الاعتقاد فی معرفة السدا و المعاد، ص ۱۲۵.

۵۴- در غزلی گوید:

جهان اهلیته تا اسرار علمک قالیمه مخفی

فیلوبدر حکمتک کفار ایچنده انبیا پیدا

محمد فضولی، کلیات دیوان فضولی، ص ۱۳۱ مسلسل.

۵۵- در قصیده ای در ثنای حضرت محمد (ص)، گوید:

شکر لله حب و شوق و ذوق و مهرت در دلم

مستدام است و مخلد، باقیست و جاودان

دایم از یمن عطا و لطف و جود و شفقت

کام یابیم، کام کارم، کام بینم، کامران

تا فضولی را بود سال و مه و شام و سحر

از زبان رسم از دل اسم از جان اثر از تن نشان

باد او را شوق و سود او خیال و مدح تو

حرز جان تعویذ سر آرام جان ورد زبان

محمد بن سلیمان فضولی، دیوان فارسی فضولی، ص ۴۷.

۵۶- در قصیده ای در مدح حضرت محمد (ص)، گوید:

تو تاج اهل دلی ترک کرده ای دنیا تو خاتم رسلی سنگ بسته ای به شکم

همان، ص ۴۱.

۵۷-

پاکیزه جوهریست ز اقران سرآمده

آن سیدی که سرور سرخیل انبیاست

از مهرهای نرد پریشان تر آمده

شاهان منم فضولی مسکین که حال من

همان، ص ۱۱۲ و ۱۱۴.

۵۸- در قصیده ای در مدح حضرت رسول (ص)، گوید:

صلاح ملک عرب فتنه ملوک عجم

نبی امی مگسی محمد قرشی

شه خجسته سیر سرور حمیده شیم

مه سپهر وفا آفتاب اوج سخا

سپاه دولت و دین را سوار خصم افکن
سریو شرح مبین ز شهشه اعظم
همان، ص ۳۹

۵۹- در قصیده‌ای در ثنای حضرت محمد (ص) گوید:

آن سیدی که سرور سرخیل انبیاست
پاکبزه جوهریست ز اقوان سرآمده
آن بحردل که نقش کمال عدالتش
تزیین هر ولایت و هر لشکر آمده
با فیض جود مشفق هر پاک‌دین شده
بنا ضرب تیغ قاتل هر کافر آمده
در محضر نکو همه مغلوب او شده
برده گرو ز هر که نکو محضر آمده
همان، ص ۱۱۲ و ۱۱۳

۶۰- در مدحیه پیامبر اکرم (ص) می‌گوید:

آنکه شد ذات و صفات واسم و رسمش را طفیل
اول و آخر نهان و آشکار و بی‌گمان
سه موالید و دو کون و هشت خلد و ده عقول
چار طبع و شش جهت هفت اختر و نه سمان
قبل عقل و عنصر و نفس فلک او را وجود
فوق عرش و کرسی و لوح و قلم او را مکن
همان، ص ۴۵

۶۱- در قصیده‌ای در مدح حضرت محمد (ص)، گوید:

ملک به سجده آدم چگونه سرنهند
ز خاک پای تو بوده است طینت دم
همان، ص ۴۲

۶۲- در قصیده‌ای در حسن خصال، گوید:

ز افلاک در شأن جنت نشانش
فرود آمده، ایت قدره نازل
همان، ص ۳۶

۶۳-

احمد من شرف قدر الکلام
آنکه از و یافته هر ذره نام
نسحمده ثم نصلی علی
افضل من ارسله بالهدی

فضولی، رساله معاد، برگ ۱۱۱

۶۴- ... افضل انبیاء حضرت محمد المصطفی (ص) دیر، زیرا جمیع انبیان امنی اوست
مودوع دور و اصلاح جمیع طوایف مختلفه و امم متنوعه اونا مرجوع دور. لاجرم مجموع
انبیادن رتبه سی افضل و بلیاتی اتم و اکمل دیر و اول حضرت بو معنایه مطابق و بو مضمونه
موافق بو بورموش کی: وَمَا أُذِی نَبِیِّ مِثْلَ مَا أُذِیْتَهُ.

محمد فضولی، حدیقه الامداد، ص ۶-۷

۶۵- در قصیده‌ای در مدح حضرت علی (ع) گوید:

اصل تمیز شرع نبی از طریق کفر وجه نفوق نبی ما برانجیا
 محمدبن سلیمان فضولی، دیوان فارسی فضولی، ص ۱۱۸.
 ۶۶- چون حضرت علی (ع) متولد شده حضرت محمد (ص) نام او را انتخاب کرد و او را
 غسل داد و خطاب به او فرمود:

مرحبا ای قبله ارباب عز و احتشام خیر مقدم ای شه اصحاب قدر و احترام
 من کی مبعوثم جهان خلقینی دعوت قبلماغا قیلمادیم سن گلمه دن بو امره اقدام و قیام
 ذات پاکین انتظاری دی نه پنهان خلق دن موجب تأخیر اظهار نبوت والسلام
 محمد فضولی، حدیفة السعده، ص ۲۹۱-۲۸۹.

۶۷- در مدحیه رسول اکرم (ص) گوید:

کز ظهورش گشت در چین و عراق و روم و فارس

پست خاقان و قباد و قیصر و نوشیروان
 محمدبن سلیمان فضولی، دیوان فارسی فضولی، ص ۲۲.

۶۸- در قصیده‌ای در مدح حضرت محمد (ص) گوید:

چو در یمن زده سرچشمه‌ای از انگشتش بته فارس یافته آشکده معارض نم
 همان، ص ۴۰.

۶۹- در مدح پیامبر (ص) گوید:

چو کوس عدل زده در حجاز و در بغداد . . . نموده طایر دولت ز طاق کسری رم
 همان، ص ۴۰.

۷۰- در مدح حضرت محمد (ص) گوید:

میان موسی و او فرق ماه تا ماهیست کجا شکستن ماه و کجا بریدن یه
 همان، ص ۴۰.

۷۱- در غزلی گوید:

باقی معجز لونه حاجت دین حق اثباته عالم ایچره معجز باقی یتر فرقان سکا
 محمد فضولی، کلیات دیوان فضولی، ص ۱۳۲ مسلسل.

۷۲- قطعه:

ای خطا لفظیله قرآنک شکوهن صدردن

معجز آیات فراندن حذر قیلیمز میسن؟

هر الف بر خنجر خونریز براندن سکا

خنجر خونریز براندن حذر قیلیمز میسن؟

بر حکیمه کاملک دارالشفای حکمتن

نمک سترسن خوب ندن حذر قیلیمز میسن؟

همان، ص ۲۲۹ مسلسل، یا:

ز بهر آنکه هرکس فرق سازد نیک را از بد

نصیحت نامه آمد ز اینزد نام فرقانش

محمدبن سلیمان فضولی، دیوان فارسی فضولی، ص ۲۴.

۷۳- محمدبن سلیمان فضولی، مطلع الاعتاد فی معرفة المبدأ و المعاد، ص ۱۳۴.

یا:

پی عروج تو بسته به بام عرش، قضا ز چار عنصر و نه پایه فلک سلم

محمدبن سلیمان فضولی، دیوان فارسی فضولی، ص ۴۲.

۷۴- در قصیده‌ای در مدح حضرت علی (ع) گوید:

شیر یزدان حیدر صفدر که با توفیق فضل

در حریم قدس معراج رسالت محرم است

یا:

تو بودی صاحب معراج را مونس چه غم دارد

کسی کو را چراغ ره تو باشی در شب مظلم

همان، ص ۱۴۳ و ۱۴۹، یا:

لوح و قلمی مزین ایتدک کرسی ایله عرشی روشن ایتدک

جبریلی قویوب براقی صالدک توحید یولنده فرد قالدک

رفس اولدی سکا حجاب مابین نزهت گهک اولدی قاب قوسین

محمد فضولی، کلیات دیوان فضولی، ص ۲۵۵ مسلسل.

۷۵- در قصیده‌ای در مدح یکی از اخلاف حضرت علی (ع) گوید:

ای دلدل تو از گره تنگنای دهر تا عرش با براق نبی رفته همعنان

محمدبن سلیمان فضولی، دیوان فارسی فضولی، ص ۱۳۴.

۷۶- در مدحیه حضرت علی (ع) گوید:

علی کسی است که در عزم قرب حق، جبریل به راه مانده ازو همچو خاک ره گذرست

چه سان برابر جبریل دارم و گویم علی میان خدا و نبی پیام برست

به شهر علم نبی چون علیست در، چه عجب ز جبرئیل گر او را ز حاجبان درست

یا:

خدا را از ظهور خلقت اشیا تویی مقصد نبی را در حریم قرب او ادنی تویی محرم

همان، ۱۲۸ و ۱۴۹.

۷۷- در غزلی در ستایش حضرت رسول (ص) می گوید:

تویی کفیل چه باک از عذاب امت را تویی شفیع چه اندیشه خلق را ز گناه

یا:

تویی بس عاجز و کنار دو عالم بایدت کردن

عجب کاری ترا افتاده آسان نیست سامانش

مگر خواهی مدد از فیض روح پاک پیغمبر

که سامان مهم هر دو عالم هست آسانش

یا:

شها فضولی ما گر چه هست محض خطا

خطاست گر به دل آریم با وجود تو غم

امید هست که از لطف تو پذیرد عفو

معاصی همه خلق و فضولی ما هم

تویی که روز جزا چون شفیع خلق شوی

جراحت همه را از تو می رسد مرهم

همان، ص ۵۵۶ و ۲۹ و ۴۲.

۷۸- در غزلی می گویند:

کردست مهر غیر فضولی ز دل بیرون

تا عاشق محمد و آل محمد است

یا:

هر سینه‌ای که نیست پراز نقش مهر او

چون لوح نبرد مستحق آذر آمده

همان، ص ۲۹۲ و ۱۱۳.

۷۹- همان، ص ۱۲۱.

۸۰- از یک غزل:

بی سبب صانمک فضولینک ملامت چکدینگن

بسی خیر در مشربین اهل ریادن صاقلمز

محمد فضولی، کلمات دیوان فضولی، ص ۱۶۵ مسلسل.

۸۱- از سالی نامه:

چنان کن که گفتار تو سر به سر

دهسد از نکات شریعت خیر

مگو باطن دین بر هیچ کس

به ظاهر ز ظاهر سخن گوی بس

همان، ص ۱۲۶ مسلسل.

۸۲- از ینگ و باده:

بکاعارفلرک ارادتسی و ار

عارف اولدرکه صاقلیه اسرار

همان، ص ۱۰۱ مسلسل.

۸۳- از سالی نامه:

مشو مایل غیر، کاسرار دوست

همیشه خود از خود شنیدن نکوست

به نی راز مگشای کاین سست‌رای

گشاده دهانست و هسرزه درای

همان، ص ۱۲۶ مسلسل.

۸۴- در غزلی گوید:

راز درونی طُهر به صالمز روا دگل بو در گناهی کیم آسیلور متصل جرس
همان، ص ۱۶۹ مسلسل.

۸۵- در غزلی گوید:

راز عشقک صاقلرم ایلدن نهان ای سرو ناز
گنسه باشم شمع تک ممکن دگل افشای راز
همان، ص ۱۶۵ مسلسل.

۸۶- از سافیه نام:

خوشا آنکه هر جا نشیند چو من ز تقوی نگوید جزا ز می سخن
از آن وصف آن باده کار منست که کیفیتش بر همه روشنست
یا:

نشد مستعد امانت جماد قضا آن امانت به دست تو داد
که مخفی ز نامحرمان داریش به دست سپارنده بسپاریش
تو بر هر جمادی مکن آشکار بترس از خلاف قضا زینهار
همان، ص ۱۲۶ مسلسل، یا:

ز اختلاط سگان حشم بریدم میل ز شکل بزقدمان|عرب|* شدم بیزار
اگر چه داشتیم اقرار بر محبتشان چو رفت ترس من امروز کی کنم انکار
محمد بن سلیمان فضولی، دیوان فارسی فضولی، ص ۶۹ (* دراصل «عربانه» است).

۸۷- از یک مربع:

حاصلم برق حوادث دن ملامت داغیدر
منتهم کوی ملامتده فنا طپراغیدر
انتهامز جورلر اودلاره یاندردی بنی
آجسی سوزلر طتلو جانمدن اوصاندردی بنی
داده گلدم عدل دیوانینه فریادم ایشت
سنگه عادلسن گور افغانیم نندندر غورمه یت
گور فضولینک رخ زردننده اشک آلنی
پرده ادبار دوتشمش صورت اقبالی
شرح حال صور مرادم ویر الم دوت فکرم ایت

رحم قیل دولتلو سلطانم مروت چاغیدر
محمد فضولی، کلیات دیوان فضولی، ص ۲۲۴ مسلسل.

۸۸- نگاه کنید به فتاوی ابوالسعود افندی شیخ الاسلام دربار سلطان سلیمان عثمانی در نیمه قرن دهم هجری قمری درباره صوفیه و قزلباش که با اولی موضعی سخت و آشنی ناپذیر دلدرد و

«کشتاره، دومی راه از کشتار سایر کفره مهم تره می داند.

M.Ertugrul Duzdag , Seyhülislam Ebussuud efendi isiginda 16 asir Turk

Hayati (İstanbul:Enderun Kitabevi,1983) s.83,109.

Fetvalari

۸۹- از لیلی و محنون :

هر سوز که گلور ظهوره بندن
ایسر حسد اهلی بغلیوب کین
یا:
بیک طعنه بولور هر انجمندن
تحسین عوضینه نفی و نفرین

آه از آن بسادیه پیمای بیابان حسد
عیب باشد همه جام طرح مد نظرش
محمد فضولی، کلیات دیوان فضولی، ص ۲۵۸ و ۸ مسلسل.

۹۰- همان، ص ۱۰۳ مسلسل، یا:

کسی که گشته ز نزدیک و دور بنده تو
ز فیض عدل تو البته می برد بهره
یا:
گرفته کام ز مأمول عاجل و آجل
به بهترین عمل هر که می شود عامل

به عراق عرب از روم رسد دریایی
از فضولی چه فضولی شده باشد صادر
محمدین سلیمان فضولی، دیوان فارسی فضولی، ص ۵۷-۵۶ و ۲۲۲-۲۲۱.

۹۱- در قصیده ای گوید:

به بانگ طبل توکز عرصه جوازر خاست
فکنند شمشعه عکس مهجعه علمت
چه جای خطه واسط چه جای سرحد بر
همان، ص ۷۱-۷۰.

۹۲- در قصیده ای گوید:

به عزم صید عرب خان آسمان رفعت
ز ره مرحمت ابواب عدل و انصافش
که ناگهش به ره آمد غریب جانوری
زبان حال کشید و به ناله دل سوز
من ضعیف از آرزوی که زادم از مادر
فکنند راعی حکمت مرا به جسم ضعیف
در آن میانه کشیدم عذاب تا وقتی
به ره حضرت خان آمدم که شفقت او
گر چه هست گنه با مخالفان بودن
همان، ص ۶۹-۶۶ (*) در اصل وجود ندارد.)

۹۳- در قصیده‌ای گوید:

به راه حضرت خان آمدم که شفقت او
هزار شکر که عفو و عطای حضرت خان
ز پست کنندن و کشتن مرا دهد ز نهار
مرا خلاصی داد از [تغلب] فجار
همان، ص ۶۹ (در اصل «قلب» است).

۹۴- در قصیده‌ای گوید:

اگر چه داشتم اقرار بر محبتشان
هزار لعن به منصور باد و بر حافظ
چو رفت ترس من امروز کی کنم انکار
هزار لعن دگر بر ربیعۀ غدار
که شد به فتوی ایشان ربیعۀ هم کفار
همان، ص ۶۹.

۹۵- مسعودی در معنی «پای بزه می نویسد که عرب‌ها... پنداشتند که پاهای غول به شکل

پای بز ماده است. وقتی غول در بیابان‌ها متعرض ایشان می شد شعری می خواندند که مضمون آن این است: ای پای بز هرچه خواهی بانگ بز که ما زمین هموار و راه را رها نخواهیم کرد.

نگاه کنید به: علی بن الحسین مسعودی، مروج الذهب و معادن الجوهر، جلد ۱، ترجمه ابوالقاسم

پاینده (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶)، ص ۵۱۰.

۹۶- در قصیده‌ای گوید:

من ضعیف ازا روزی که زادم از مادر
به غیر غصه ندیدم ز چرخ کج رفتار
فکند راعی حکمت مرا به جسم ضعیف
مسیبانه عسریان درشت ناهموار
جسماعت نجس نجس ناپسند فعال
گروه بدروش و بدمزاج و بداطوار
فسوزداد همه بسوز نسوزد و عصبان
نفاق در دل ناپاکشان گرفته قرار
ز سدیبری همه را در خطا و صیقل شعور
گسسته می همه را فتنه و فساد شعار
گسسته دشمنان را حقوق بی پایان
و نیک صعب بر ایشان ادای یک دینار
ز اختلاط سگان حشم بریدم میل
ز شکستل برقدمان [عرب] شدم بیزار
هزار لعن بر اهل مشعشع کافر
که شد به فتوی ایشان ربیعۀ هم کفار

هزار شکر که عفو و عطای حضرت خان

مرا خلاصی داد از انفلب ۱۰۰ فجار

همان، ص ۶۹-۶۷ (۰ در اصل و عربانه است.) (۰۰ در اصل و ثقلب است.)

۹۷- در مدح ابراهیم سلطان سردار صفوی گوید:

چو دشت کربلا به لشکر اسلامی جمع استدک

یقین اولدی که شاه کربلانک استنور قانی

محمد فضولی، کلیات دیوان فضولی، ص ۴۶ مسلسل.

۹۸- در مدح سلطان سلیمان عثمانی گوید:

طریق عزّ و اقبالی ایستورمشدم اولوب غافل

بنی غفلت یقوسندن اویتدی بخت بیدارک

همان، ص ۳۱ مسلسل.

۹۹- در مدح ایاس پاشا می گوید:

توتولموشدو دیلیم محنت گوروب حسن تکلمدن

گتیردی یادیما ذوق صفاتین شوق اشعاری

مسنی اندیشه حرمان طریق کفره سالمیشدی

اومید لطف و احسانین بثلیمدن آچدی زناری

محمد بن سلیمان فضولی دیوان ترکی فضولی، به اهتمام امین صدیقی (تهران: وزارت

فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴)، ص ۳۹۲.

۱۰۰- در مدح سلطان سلیمان عثمانی گوید:

بو مجزّب در که بولمز ظلم بونده امتداد

بو مقرر در که ظالم بونده اولمز پایدار

گر چه بر قاچ گون فلک خیل بلا تعیین ایدوب

قلمغ ایستردی بو ملکک رخت عیشتن تار و مار

کفر مستولی اولوب قلمشدی اسلامی زیون

جهل استیلا بولوب اتمیشدی علم اهلینی خوار

دوتدی دست ناله مظلوم دوران دامنن

صالدی دود آه دل آیسینه چرخ غبار

چرخ فی الحال اولدی اول رأی غلطدن منفعل

دورفی الفور اولدی اول فکر خطادن شرمسار

لطف اینزد شامل احوال اهل فسق اولوب

قسیلدی فیض عدل ایله تدبیر عجز و انکسار

بایر اولمش منکه تعیین یتدی معمر خرد
 صوصمش گلوزره اوسال ایتدی ایر نوبهار
 بسادپای عسزم کشورگیر عالمه گرد یتدی
 کحل عیان عجم فیلدفده خاک رهگذار
 حق ایکی عادل سلیمان حاکم تمیش عالمه
 ول و اخرفیلوب سر عدالت آشکار
 اول سلیمانک شکوهی دیوه ساعش رستخیز

بو سلیمان صولتی کفاری تمیش نار و ماز
 محمد فضولی، کلیات دیوان مصرنی، ص ۲۸-۲۹ مسلسل.

۱۰۱- در مدح سلطان سلیمان گوید:

اولکه عدلن ایلوب اعلام حفظ شرع ایچون

مژده لر ویرمش رسول الله جبریل امین

پادشاه بحر و بر سلطان سلیمان آنکه هست

در خلافت جانشینان نبی را جانشین

همان، ص ۲۶ مسلسل.

-۱۰۲

مظفر دایماً سلطان سلیمان خان عادل دل

که هرکیم تابع فرمانی اولمز نامسلمان در

به حمدالله بوگون خوف و خطادان شرع ناموس

بولوب توفیق نصرت صاقلین سلطان سلیمان در

همان، ص ۷۷ مسلسل.

۱۰۳- در مدح یکی از امرای عثمانی گوید:

صفحه مهر رخکدر موضع نور نبی چار طبع کاملک ماوای مهر چار یار

همان، ص ۶۹ مسلسل یا این شعر از لیلی و محزون:

ای چاریارکا ملک اعیان ملک دین ارباب صدق و معدلت و رأفت و حیا

دورک بودر ات^۰ فضله بر معتدل زمان شرعک بو درت رکنله^۰ معتدل بنا

همان، ص ۲۵۶ مسلسل^۰ در اصل وجود ندارد.)

۱۰۴- در مدح سلطان سلیمان به هنگام فتح بغداد در سال ۹۴۱ گوید:

بقعه بغدادک تمیش وصفنی دارالسلام

کیم اکا تسلیم تحسین ایده هر کشور که وار

بوونده اولمش حجت حکم خلافت منظوی

بوونده در خاک خلافت خیز ختم چاریار

بیونده اولمش منتشر فیضی امام اعظمک

بیونده اولمش بهره علم شریعت انتشار

همان، ص ۲۷ مسلسل یا در مدح جعفر بیک که گوید:

نقطه دایره دولت (۱۰) دین جعفر بیک

که برین پایه جو او کس نهادست قدم

آن خردمند که در مصلحت ملت و ملک

نسق اوست به قانون شریعت توأم

ذات او در صدد حفظ بقای قانون

دارد آن رتبه که در شرع امام اعظم

محمد بن سلیمان فضولی، دیوان هادی فضولی، ص ۲۲۰-۲۱۹ (۰ دراصل وجود ندارد.)

۱۰۵- در مدح ایاس پاشا و تأیید سیاست مذهبی او، که ترویج طریق امام اعظم است، و

چهارمین خلیفه بودن حضرت علی (ع) گوید:

منور ایلدی اقبالک اولیا سرچن

لوی عدلک اولوب اولبایه شمع مزار

رواج بخش طریق امام اعظم اولوب

بنای شرعله و بردک امور ملکه قرار

خلاف غیر نصیب اولدی حین حکم سکا

زیارت حرم پاک حیدر کزار

کیم اول خلیفه رابع در و مناسب در

سکا که حاکم رابع سن اکا قرب جوار

محمد فضولی، کلیات دیوان فضولی، ص ۵۶ مسلسل.

۱۰۶- میرزا محمد طاهر نصرآبادی، ندکه نصرآبادی، با تصحیح وحید دستگردی

(تهران: انتشارات فروغی، بی تا)، ص ۴۹۶.

۱۰۷- در تغزل قصیده‌ای در مدح حضرت علی (ع) گوید:

خوشا کسی که درین فصل گوشه‌ای گیرد

دهد به کنج فراغت قرار را به قیور

درون خانه درآید در ابتدای خزان

رهی برون نبرد تا به ابتدای بهار

صراحی‌نی و کتابی و سازی و صنمی

جزین چهار که گفتم نباشد او را یبار

که از کتاب رساند به دیده نور سرور

که از مطالعه صفحه رخ دلداز

گهی دهد به دماغ از بخار باده بخور
 گهی کشد به مشام از بخور عود بخار
 در و دریچه خلوت سرا فرو بندد

بسان دیده احباب بر رخ اغیار
 محمد بن سلیمان فضولی، دیوان فارسی فضولی، ص ۱۸۱.

۱۰۸- در قصیده‌ای در مدح حضرت علی (ع) گوید:

تا در ریاض حسن فصاحت به کام دل
 باشد زبان طوطی طبعم سخن سرا
 روزی مسباد این که برای توفعی

از من به غیر آل علی سرزند ثنا
 در عمر خویش غیر ثنای علی و آل

از هر چه کرده‌ایم بیان، توبه رثنا

همان، ص ۱۲۲.

۱۰۹-

فرض دیر کیم اولاً صفار و کبار

مسائل حب حیدر کز ار

اونون ایچون دشمنش رسول الله

حضرت حقه هوالمن والاه

ای کی لطف الاله طالب سن

روز محشر نجاته راغب سن

اولما اول شاهه دشمن و بدخواه

هدف تیره عاید من آداه

محمد فضولی، حدیقه التمداد، ص ۲۹۹.

۱۱۰- در مدحیه حضرت علی (ع) گوید:

نیم در مهراو از مالک و عمار و بوذر کم

چو صدقم از همه بیش است کم از کس چرا باشم

محمد بن سلیمان فضولی، دیوان فارسی فضولی، ص ۱۵۶.

۱۱۱- در مدح حضرت علی (ع) گوید:

هیچ فضلی نیست چون حب امیر المؤمنین

چون فضولی هر که را این فضل باشد فاضل است

همان، ص ۱۵۳.

۱۱۲- در قصیده‌ی در مدح حضرت علی (ع) گوید:

دلى كه كرده در او فكر رحمت تو ظهور
همان، ص ۱۶۸.

غم ندارم زآنكه گرداب حوادث هائل است
همان، ص ۱۵۳.

كه مردنست درين ره حيات جاويدان
همان، ص ۱۷۷.

نهاد طوق غلامى به گردن احبار
سزاي نعمت الطاف ايزد جبار
همان، ص ۱۸۴-۱۸۳.

خـطـر نـيافته مـطـلـق ز آتـش دوزخ

۱۱۳- در ستايش حضرت على (ع) گويد:
ساحلى دارم چو دريـاي نجف بهر نجات

۱۱۴- در مدح حضرت على (ع) گويد:
دلاز سر بگذر در ره وفـاي على

۱۱۵- همان، ص ۱۵۷.

۱۱۶- در مدح حضرت على (ع) گويد:
ايا خجسته خـصـالى كه مـنـت كـرمت
كسى كه حـبـ ترا نـعـمـتى نـدـانـد نـيـست

۱۱۷-

اول كى صدق و صحت گفتارينه شكاك اولا

اونا قابل ديركى شمشيرين له باغرى چاك اولا

يا فضولى درنقل خوابى مى نويسد:

كسى حضرت على (ع) را سب مى كرد. عابد صافى نهادى حضرت رسول (ص) رابه خواب ديد. آن حضرت شمشيرى به عابد داد. او هم اقدام به قتل شخص سب كننده كرد. هنگامى كه از خواب بيدار شد خبر كشته شدن آن فرد را شنيد.

تيغ باطن تيغ ظاهر دُن بتر خونريز اولور
ظاهر و باطن ده شمشير ولايت تيز اولور
محمد فضولى، حديقۃ السعده، ص ۳۱۷ و ۳۰۱.

۱۱۸- در مدح حضرت على (ع) گويد:
دايم جزاي دشمنيت محنت جحيم

پيوسته وفق دوستيت روضه جنان
محمد بن سليمان فضولى، ديوان فارسى فضولى، ص ۱۳۵.

۱۱۹-

شاهى كه تا ازو نزنند دم نمى شود
شاهنشاه سرير ولايت، ولى حق
يا مرتضى وراى تو ما را ملاذ نيست
آن امام همه كز روى رضا طاعت او
بود صفـاي فـضـاي فرح فـزاي نجف
گويـا نـهـال نـورس باغ سيادتى

آسان گشودن گره غنچه بر صبا
سلطان دين امام ميبين شاه اوليا
در هر كجا كه هست تويى ملجأ ورا
هم بر انسى متحتم شده هم بر جاني
دليل آنكه درو پادشاه بحر و برست
ز اولاد پاك شاه نجف ميرانس و جان

ری آنجا که برید سخن از شیر خدا
 زهر سلطان عالی قدر عادل دل که در خلقت
 چو من در ابتدا از شاه مردان برده ام فیضی
 همان، ص ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۵۸.

۱۲۰- در مدح حضرت علی (ع) گوید:

به جز تو کیست که هم حاضرست و هم غائب

به جز تو کیست که هم سرور است [و] هم سلطان

تویی که روح رسول اللهی [و] سر خدا

تویی که اصل حدیثی و معنی قرآن

خداست مظهر علم تو و تو مظهر او

ترا چگونه جدا از خدا کند نادان

همان، ص ۱۱۷ (*) (در اصل وجود ندارد)

۱۲۱- در مدح حضرت علی (ع) گوید:

اصل تمیز شرع نبی از طریق کفر

وجه تفوق نبی ما بر انبیا

در لشکری که چون تو چراغیست پیش رو

نصرت چو سایه می رسد البته از قفا

یا مرتضی و رای تو ما را ملاذ نیست

در هر کجا که هست تویی ملجأ و را

ورزیده ایم مهتر تو [مهتر تو حرز] ما است

روزی که حق به حسن عمل می دهد جزا

همان، ص ۱۲۰-۱۱۸ (*) (در اصل سفید است.)

۱۲۲- در مدح حضرت علی (ع) گوید:

بود صفای فضای فرح فضای نجف

دلیل آنکه درو پادشاه بحر و برست

که درک او ز حد دانش بشر به درست

امام مفترض الطاعة حیدر صفدر

همان، ص ۱۲۶.

۱۲۳- در ستایش حضرت علی (ع) گوید:

آن مظهر سخا که به جمهور ممکنات

الطاف مهربانی او گشته میزبان

کو را ز خلق هر دو جهان را ز آب و نان

ضامن شده برآمده از عهده ضمان

آن صاحب کرامت و ساقی کوثر است

در عالم فنا و بقا لطف عام او

همان، ص ۱۳۳-۱۳۴.

۱۲۴- در قصیده‌ای در مدح حضرت علی (ع) گوید:

درافشای حقیقت ریخته خون منافق را
 دراحیای شریعت کرده کار عیسی مریم
 تو بودی صاحب معراج را مونس چه غم دارد
 کسی کورا چراغ ره تو باشی در شب مظلم
 خدا را از ظهور خلقت اشیاتویی مقصد
 نبی را در حریم قرب او ادنی تویی محرم
 تویی برانس و جن از یمن قرب مصطفی حاکم
 تو را زبید سلیمانی که داری آنچنان خاتم
 همان، ص ۱۴۸-۱۴۹.

۱۲۵- در مدح حضرت علی (ع) گوید:

مه سپهر ولایت شه ولایت دین
 امام انس و ملک ملجأ صفار و کبار
 مدام در همه افعال مدرک احوال
 همیشه در همه احوال واقف اسرار
 همان، ص ۱۸۲.

۱۲۶- در ستایش حضرت علی (ع) گوید:

آن امام مشرق و مغرب که در احکام دین
 حکم او بر هر چه لاحق شد قضای مبره است
 همان، ص ۱۴۳.

۱۲۷- در مدح حضرت علی (ع) گوید:

چون رشته [کمند] فتادست صد گره
 بر کارم از سپهر و ندارم گره گشا
 لیکن امید هست که همچون فروغ صبح
 بگشاید این گره اثر مهر مرتضا
 همان، ص ۱۱۷* (در اصل سفیداست.)

۱۲۸- ... و جمله کراماتین دن بیری اول دورکی پای دولت رکاب سعادت باسیدقا افتتاح

تلاوت کلام الله انذیب، صدر زینه متمکن اولوب بیر رکابه دخی قدم باسینجا ختم انده ردی. محمد فضولی، حدیقه السعاده، ص ۳۰۷.

۱۲۹- در قصیده‌ای در معجزات حضرت علی (ع) گوید:

اکنون روایتی از معجزات او بشنو
 که تازه می‌شود از استماع او دل و جان
 روایت است که چون آن امام کافی رای
 شد از مدینه بیرون کوفه را گرفت مکان
 ز هر دیوار تسهاند روی جانب او
 به درد خویش ازو یافتند همه درمان
 میان مردم بصره در آن زمان بودند
 محب و معتقد شاه اولیا (دو جوان)*

دو نورسیده کامل دو نطفه طاهر
 دو مخلص مستشع دو طالب ایمان
 به عزم دولت پابوس آن سرآمد دهر
 شدند جانب کوفه ز شهر بصره روان
 قضا رسید در اثنای ره ز رنج سفر
 تن برادر مه را نمائد تاب و توان
 چو شد برادر مهتر اسیر دام اجمل
 دل برادر کهتر بسوخت در هجران
 ز هول غربت و رنج ره و مهابت مرگ
 جوان سوخته [دل⁺] مانده بود بس حیزان
 که شرط دفن برادر چه سان بجای آرد
 چگونه گنج جهان را کند به خاک نهران
 که ناگه از طرفی طرفه راکبی چون خضر
 رسید تیزتر از آب چشمه حیوان
 نقاب بسته به رخ لیک از مهابت او
 در آسمان شده خورشید ذره سان لرزان
 زبان گشوده به [آواز خوب و⁻] لفظ فصیح
 چه گفت گفت که ای رنج دیده دوران
 مرو مرو ز خود از غایت غم و اندوه
 بیا بیا ز من این لوح پاک را بستان
 دمی بدار به پیش دماغ مرده خود
 که از روایح آن مرده تو یابد جان
 جوان به موجب فرموده لوح را بستند
 بداشت پیش دماغ جوان مرده روان
 جوان مرده از آن لوح یافت فیض حیات
 ز جای جست به نوعی که کس ز خواب گران
 چو هر دو چشم گشودند بعد از آن احوال
 ز لوح و نفاقه و نفاقه نشین نبود نشان
 زدنید باز تحیرکنان قدم در راه
 به شهر کوفه رسیدند خرم و خندان
 قدم به مسجد کوفه نهاده با صد ذوق
 به روی شاه گشودند چشم اشک فشان

امام انس و ملائک علی یوطالب
 پس از نمودن رسم نوازش و احسان
 خبر ز کیفیت سرگذشت ره پرسید
 غرض که راه نهان را کند به خلق عیان
 رموز مردن و آن لوح و شخص ناقه نشین
 حدیث یافتن درد و دیدن درمان
 چو از برادر کهنتر همه به عرض رسید
 امیر جمله مردان علی عالی شان
 میان خلق بدان نوجوان چنین فرمود
 که ای نموده خدامشکل ترا آسان
 گرت فتد به همان لوح^۳ چشم بار دگر
 شناختن بستوانی ز غایت عرفان؟
 جواب داد که با الله تصور آن لوح
 مراسم نقش پذیرفته بر صحیفه جان
 بگو چسان نشناسم خجسته لوحی را
 که داده است مرا از غم زمانه امان
 روان ز جیب همان لوح را برون آورد
 امین تخت نجف سرو سایه سبحان
 جوان چو دید همان طرفه لوح را بشناخت
 به خاک پای شه افتاد اضطراب کنان
 روایت است که بسیار کس به آن معجز

ز جام صدق کشیدند شربت ایمان

محمد بن سلیمان فضولی، دیوان فارسی فضولی، ص ۱۷۷-۱۷۲ (*) دراصل «دل و جان» است. (+) دراصل وجود ندارد. مصحح متن دیوان فارسی فضولی به کسری وزن مصرع پی برده ولی پیشنهاد کرده است که پایان مصرع به «دروسی حیران» اصلاح شود. (-) دراصل «باواز خوبی» است. مصحح دیوان تغییر قسمت اخیر رایبه «خوب» و «پیشنهاد کرده است. نادرستی قسمت نخست احتمالاً ناشی از خطای حروفچین بوده باشد. هر چند در غلط نامه اشاره ای به آن نشده است. (x) دراصل وجود ندارد. مصحح دیوان افزودن «شخص» را پیشنهاد کرده است ولی با توجه به سیاق کلام «لوح» صحیح است.)

-۱۳۰

رموز دانه خرما ازو مدار عجب

که نخل معجز او را چنین هزار برست

به بسوی آن گل نازده که داد سلمان را
 دماغ اهل یقین تا بهار حشر نرسد
 به یک نهیب مهیب اش ۱۰ دو شیر نر شد سنگ
 به اوج پنجه زند خصم اگر چه شیر نرسد
 شکستن مه و برگشتن خور از مغرب
 میان خلق چو روشن بسان ماه و خورست

یا:

گردید بهر خاطرت از مغرب آفتاب

وز صدق گشته تیر دعای ترا هدف

همان، ۱۲۸-۱۲۷، ۱۵۹. (* دراصل وجود ندارد. این مصرع از نسخه بدل نقل شد. متن

اصلی چنین است: «بیک نهیب دو شیر نر شد سنگ»)

۱۳۱- در شعری در مدح ابراهیم سلطان گوید:

همیشه خصمکی شاه ولایت داشته دوندورسن

نیجه کیم گوردک ایتمش معجز ایلن داش (اصلائی ۱۰

مثال مشهد شمس و مزار جمجمه بربر

تماشاسیله گوردک معجزات شاه مردانی

محمد فضولی، کلمات دیوان فضولی، ص ۴۶ مسلسل. (* دراصل «ارسلانی» است.)

۱۳۲- در ستایش حضرت علی (ع) گوید:

ولی والی والا علی عادل دل

نظام دور فلک ناظم زمین و زمان

شه سریرسلونی امام انس و ملک

که وصف او چو صفات خداست بی برهان

محمدبن سلیمان فضولی، دیوان فارسی فضولی، ص ۱۷۱.

۱۳۳- در مدح حضرت علی (ع) گوید:

آن که تا حد الوهیت ز سلک بندگی

ذات پاکش را به هر شانی که گویی قابل است

همان، ص ۱۵۲.

۱۳۴- قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۲۷۴.

۱۳۵- «... سخاوتی اول مرحله ده ابدی کی عالم فانی ده دورت درهمی اولوب سا، بیرین

سزایله، بیرین جهرایله، بیرین گنجه و بیرین گوندوز تصدق اندیب، شأن شریفین ده والذین

ینفقون اموالهم باللیل والنهار سزأ و علانیة... نازل اولوب جمله عالمه انتشار و اشتهار بولدو...»

محمد فضولی، حدیقه السعداء، ص ۳۰۶-۳۰۵.

۱۳۶- قرآن کریم، سوره دهر، آیه ۱ (هل اتی علی الانسان حین من الذهر لم یکن شیئاً مذکوراً).

۱۳۷- قرآن کریم، سوره دهر، آیه ۹ (اتما نطمعکم لوجه الله لانرید منکم جزاء و لاشکوراً)

۱۳۸- در مدحیه ائمه اطهار (ع) گوید:

گهی پرده کش گلهای باغ و آئمه مردم

گهی رشته کش درهای درج و هل اتی، باشم

محمد بن سلیمان فضولی، دیوان فارسی فضولی، ص ۱۵۶، یا:

بیر سرورین کی شهرت حسن خصالی چون

وصافی و هل اتی، اولاً مداحی و آئمه

لایق دثیل کی اثیله به خورشید ذاتی نبین

دامان آتصافینی آلوده هر شها

یا:

... حضرت زهرا ... دندی ای تاجدار و هل اتی، و ای شهسوار عرصه و لافتی، و ای

خطیب منبر و سلونی، و ای سرفراز و آئمه و ای وارث مرتبه هارونی و ای گل باغ و وال من و الاء و

ای آتش داغ و عاد من عاده، و ای طراز مسند صدق و صفا و ای رازدار حضرت مصطفی و ای شیر

بیشه حقیقت و ای هادی بادیه حقیقت و ای کشتی لجه طریقت و ای شکوفه گلزار ابوطالب و ای

اسدالله الغالب و ای مهتر و بهتر اهل زمین و زمان و ای معدن جوهر حسن و حسین ...

محمد فضولی، حذیفة المدا، ص ۳۰۹ و ۲۶۶.

۱۳۹- در مدح حضرت علی (ع) گوید:

هستی در مدینه علم نبی ولی آن در که هست نه فلکش خاک آستان

محمد بن سلیمان فضولی، دیوان فارسی فضولی، ص ۱۳۶.

۱۴۰-

گفت احمد حیدر است از من چو هارون از کلیه

هر که را دیدم بدین نقل مصحح ناقل است

می شود معلوم ازین مضمون طریق اتحاد

در ادای لحکم لحمن نبی هم قائل است

یا:

مرتضی را کس ندانسته است غیر از مصطفی

هست نفس او به معنی گر به ظاهر بین عم است

همان، ص ۱۵۳ و ۱۴۳.

۱۴۱-

جز او نیافته ز ایسای روزگار کسی چو جبرئیل برادر چو مرتضی بین عم

یا:

پیمبر پایه معراج، فضل وحی، قرب حق

همه دارد، چنان نبود که دارد چون تویی بن عم

یا:

نسبی امی مگسی محمد قرشی
بس است در صفت ذات او همین تعریف
همان، ص ۴۰ و ۱۴۱ و ۱۷۱.

۱۴۲- ... روایت دیر کی غزوة خیبر ده حضرت رسول (ص) ... علی بن ابیطالبی حاضر
اندیب زمان طویل اونونلا مشاوره قیلدی، لشکر منحیر قالبب دندی لر آیا صاحب وحی نه
احتیاج مشاورت! حضرت واقف اولوب بووردو: من شوز رأییم له اونا شرح راز ائشمه زم.
حضرت عزت تجزی اندیب منه امر ائتمیشدیر...

محمد فضولی، حدیفة السعداء، ص ۳۰۲-۳۰۳.

۱۴۳- ... شیخ ترمذی علیه الرحمه ذکر ائدهر انس بن مالک دن کی بیروگون حضرت رسول
(ص) خدمتین ده ایدیم بشرة مبارکین ده آثار وحی ظاهر اولوب منجلی اولدوقدا بووردو کی ای
انس جبرئیل گلبب منه بو پیامی یتیردی کی: ان الله یأمر ان تزوج فاطمة من علی ...
همان، ص ۲۴۷.

۱۴۴- همان، ص ۲۸۸ و ۳۱۸ و ۲۸۶ و ۳۰۸ و ۳۳۲.

۱۴۵- ... شواهد النبوهده مسطور دور کی حضرت علی بن ابیطالب امام اول دیر ائمه اثنی
عشردن... امام احمد حنبل دن نقل دیر کی دئمش اکار صحابه نین هج بیرین دن اول مقدار مناقب
و فضایل یتشمه میشدیر کی حضرت علی بن ابیطالب دن بیزه یتمشدیر...

همان، ص ۲۸۴.

۱۴۶- همان، ص ۱۸۹-۱۸۸.

۱۴۷

اول امام دین و دنیا کیم انک دشمنلگی
مشرکک دینینه و دنیاسنه نقصان اولور
همان، ص ۱۴، یا:

تا قبول او به شرع الثبات حقیقت نمود
جز شریعت هرکه هر دینی که دارد باطل
است

یا:

توت از طاعتش انکار به فرمان خداست
انحراف از رهش اقرار به بی ایمانی
محمد بن سلیمان فضولی، دیوان فارسی صوفی، ص ۱۵۲ و ۱۳۹.

۱۴۸- در مدح حضرت علی (ع) گوید:

دارم امید که بی علم و عمل حبّ علی
گیردم دست درین وادی سرگردانی

نفرت از طاعتش انکار به فرمان خداست
 انحراف از رهش اقرار به بی‌ایمانی
 همان، ص ۱۳۹.

۱۴۹- در قصیده‌ای گوید:

تابع فرمان ائدر حکمونه جمله عالمی
 مرتضی حکمونه هر کیم تابع فرمان اولور
 محمد بن سلیمان فضولی، دیوان ترکی معونی، به اهتمام امین صدیقی، ص ۳۵۰.

۱۵۰- در مدح حضرت علی (ع) گوید:

از که پرسم ره سوی عرفان که در بزم وجود
 زین ره مشکل مگر ما را به سرمنزول بود
 آن که تا حد الوهیت ز سلک بندگی
 هر که را دیدم ز جام بیخودی لایعقل است
 اقتدای آنکه حلال جمیع مشکل است
 ذات پاکش را به هوشانی که گویی قابل
 است

محمد بن سلیمان فضولی، دیوان فارسی معولی، ص ۱۵۲.

۱۵۱- قطعه:

گفت احمد حیدر است از من چو هارون از کلیم
 این بیان شرکت امر و کسبمال عزت است
 ای که می‌گویی علی را در نبوت نیست دخل
 مشترک امر نبوت نیست حفظ ملت است
 شهرتی دارد که چون می‌رفت از دنیا رسول
 گفت بهر حفظ دین مستخلف من عترت است
 عترت است آن فرقه اشرف که تا روز ابد
 موجب ابقای دین و مظهر هر حکمت است
 هر که رامی‌بینم از آل نبی آل علیست
 آن دو عالی قدر را عترت محل شرکت است
 همان، ص ۶۴۰.

۱۵۲- در مدح حضرت علی (ع) گوید:

هزار شکر از جان و دل فضولی زار
 نهاده روی به درگاه آل پیغمبر
 همیشه هست علی را کمین مناقب خوان
 گرفته خوی به نفرین آل بومروان
 همان، ص ۱۷۷.

۱۵۳- ...و... الهی به حرمت معصومان اهل بیت که این چندبیت پراکنده را... نه پایمال جمعی
 کن که ... اعتراض های ناموجه گشایند.

یا در شعری در مدح امام حسین (ع) گوید:

ای ز توفیق ولایت به مددکاری حق
 بس که هرگز گنهی در تو نگشت است یقین
 کرده آزاد ز اغلال علایق گردن
 بس که نگذشته ترا فکر خطایی در ظن

یا:

هر که مهر چارده معصوم دارد کامل است
 هست ماه چارده را هم از آن مهر این کمال
 نیست دور چرخ جز بر منهج اثناعشر
 ظاهر است این معنی از وفق حساب ماه و سال
 هر شهنشاهی که دارد صدق با آل علی
 در نظام ملک او راهی ندارد اختلال
 همان، ص ۱۴ و ۱۸۹ و ۲۰۷.

۱۵۴-

من کمین مباح منسوب به اهل البیت کار من نیست به جز مدح و مناقب خوانی
 یا:
 شاهانم کینه سگ آستان تو از چاکران آل و محبتان خاندان
 یا:

دارم امید که تا هست به گلزار سخن بلبیل ناطقه را فرصت خوش الحانی
 فضل مداحی اولاد نبی را دایم دارد ایزد به فضولی حزین اوزانی
 همان، ص ۱۴۱ و ۱۳۶.

۱۵۵- حضرت رسول (ص) خطاب به مؤمنان فرمود: «... یا قوم منی عالم عقبا به دعوت
 ائندی لر. اول جانبه توجیه قلیب گنتمه لی یم. حفظ صلاح ایچون خَلَفْتُ فیکم الثَّقَلین کتاب الله
 وعترتی یعنی مظهر خلافتیم ایکی امر عظیم دیر بیری قرآن و بیری اهل بیت. زینهار طریق
 متابعت لرین دن میل مخالفت قیلیمان ... در یقاامت بیوفاکی بو مضمونه مصحح اولموش ایکن
 اقرب زمان دا تحریف مضمون قرآن فرح فزاسین جایز گزروب اهل بیته جفا رواگوردولر و دشت
 کربلاده اولاد رسوله ایذالریشیردیلر.»

محمد فضولی، حدیقة السعداء، ص ۱۹۰-۱۸۹.

۱۵۶- «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ ... حَدِيثٌ صَحِيحٌ مُقْتَضِاسِينَ جِهَ أَهْلِ بَيْتِ رِسَالَةِ
 سَفِينَةِ دُثَيْلِيْر.»

همان، ص ۳۷.

۱۵۷- محمد بن سلیمان فضولی، دیوان فارسی فضولی، ص ۱۹۶-۱۹۵.

۹۵۸- حضرت امام حسن (ع) ایکینجی امام دیر ائمه اثنی عشردن...»

محمد فضولی، حدیقة السعداء، ص ۳۴۸.

۱۵۹- در مدح امام حسن (ع) گوید:

آن ولی عهد کز ره احسان نطقش شهد داده عوض ز هر جفای دشمن
 هر دلی کان نه پر از دوستیش دشمن جان هر سری کان نه فدای ره او بار بدن
 محمد بن سلیمان فضولی، دیوان فارسی فضولی، ص ۱۸۷.

۱۶۰- در مدح امام حسین (ع) گوید:

آن امام ظاهر و باطن که از محض صفا
شهبوار یثرب و بطحا امام انس و جان
همچو ظاهر باطنش آینه گیتی نماست
پادشاه صورت و معنی شه هر دو سزاست
همان، ص ۱۹۲.

۱۶۱- در مدح امام حسین (ع) گوید:

السلام ای نوربخش دیده اهل نظر
دردمندی نیست کز لطف تو درمانی نیافت
السلام ای آنکه درگاه تو حاجتگاه ماست
خاک درگاه تو اهل درد را دارالشفاست
یا:

روی ادم | باز سوی کربلاست
ذکر لب تشنه شاه شهید
رغبت بیمار به دارالشفاست
شهادت شفای دل بیمار ماست
همان، ص ۱۹۳ و ۲۴۱ (در اصل و الم است).

-۱۶۲

طاعتی کان در حقیقت موجب قرب خداست

طوف خاک درگاه مظلوم دشت کربلاست
همان، ص ۱۹۱.

۱۶۳- در مدح شمه اظهار (ع) گوید:

صحن چمنده از عوان هر برگی ایتمش بر زبان
نکار ایلر هر زمان مدح علی المرتضا
ضایع گیچورمز یاسمین عمر لطیف نازنین
اخلاص ایله ایلر اوزین خاک ره خیرالنسا
طرفه ریاحین سر به سرکسب ابتدی عطر مشکتر
خلق حسن دن بر اثر گلزاره گوسترکج صبا
طاهر قیلور خونین کفن لاله قیلور یوز پاره تن
دوتر دونوب طرف چمن شاه شهید ایچون عزا
عابد صفت چکمکده غم اولمش بنفشه قدی خم
گویا قیلور اول بساک هم زین العباده اقتدا
غم دغمی ایچون هر طرف گلشنده چکمش سیزه صف
باقو ناسانده شمعف بولمش قیلور ورد ثنا
فیض حق ایتمش آرزو چیقمش شقایق سرخ رو
قیلمش به امر حق غلو صادقی قیلمش پیشوا
قهرایله چرخ لاجورد گر یاسمینی قیلنه زرد
نه غم که گور کج اهل درد ایلوکا کاظم دوا

کشف ایتمگه اسرار حق آچمش سمن سیمین ورق
 ویرمش اکاگویا سبق علم ایچره سلطان رضا
 لعبت صفت گور زنبقی گلزاره ویرمش رونقی
 اولمش هواخواه تقی کسب ایلمش آندن صفا
 مداح تک سوسن دیلی اولمش مدایح ناقلی
 مد حینک اولمش قائلی سلطان نقی بحر عطا
 نسرینک آچوق دفتری اولمش حقایق مظهری
 آندن صفات عسکری فهم ایتمش ارباب ذکا
 وقت اولدی غنچه آچله گل خرده سین ظاهر قیله
 مهدی ظهورینی بیله فاش ایده سرینی قضا
 هریرده تا نوروز اوله گل بوستان افروز اوله
 نوروز تک فیروز اوله ایام شاه اولیا
 یعنی گل گلزار جان حیدر امام مؤمنان
 اول کیم اکادر بیگمان مسکین فضولی برگدا
 محمد فضولی، کلیات دیوان فضولی، ص ۸۴ مسلسل.

۱۶۴- محمد بن سلیمان فضولی، دیوان فارسی فضولی، ص ۱۵۸-۱۵۷.

۱۶۵- در لیلی و مجنون گوید:

دنیا ندر و تعلقاتی	اندیشه موت در حیاتی
اما دیمزم یلاندر اول هم	سرمنزول امتحان در اول هم
اما چو سنگدرر بو گفتار	کیم دنیه دن اوزگه آخرت وار
اول در که مقام جاودان در	کام دل و راحت روان در
بیونده یته رتبه کماله	انده یته دولت وصاله
بو راهدان ایتمک اولماز اکراه	خوش راهدررسکاگیدن راه

محمد فضولی، کلیات دیوان فضولی، ص ۲۴۹ مسلسل.

۱۶۶- در غزلی گوید:

گو سر کم بیت شود مدفن پس از مردن مرا
 کی عذاب قبر پیش آید در آن مدفن مرا
 محمد بن سلیمان فضولی، دیوان فارسی فضولی، ص ۲۶۸.

۱۶۷- در قصیده اتیس القلب گوید:

کسی کز بهر دنیایی ندارد غم چه غم دارد

ز هول محشر و نصب صراط و وضع میزانش
 همان، ص ۲۳.

۱۶۸- در مدح حضرت علی (ع) گوید:

دل از تخیل دوزخ دمی مکن فارغ که شمع از اثر نار دارد آن همه نور
همان، ص ۱۶۴.

۱۶۹- در قصیده انیس‌القلب گوید:
بهشت هر کسی ذوقیست زیرا جنت طفلان کنار مادرست و جوی شهد و شیر پستانش
همان، ص ۲۴.

۱۷۰- در قصیده انیس‌القلب گوید:
خداگر در خور اعمال خواهد دید در مردم
نخواهد دید چشم کس جمال حور و غلمانش
وگر هر کس که سهوی کرد محرومست از جنت
نخواهد برد از جنت تمتع غیر رضوانش
رسان فیضی که یابی قدر، زنبور عسل را بین
چو دارد نفع برتر شد ز زنبور دگر شانش
مراد از هر دو کونت حاصل آید گر ورع داری
ورع نخلیست کام هر دو کون اوراق و اغصانش
تویی بس عاجز و کسار دو عالم بایدت کردن
عجب کاری ترا افتاده آسان نیست سامانش
مگر خواهی مدد از فیض روح پاک پیغمبر
که سامان مهم هر دو عالم هست آسانش
همان، ص ۲۸-۲۹.